

متن پرسش

استاد دلم میخواد همین رو بگم که هیچ کس نیست و نبوده که گوش بده باشه. داره متلاشی میشه جگرم، خودم هستم ولی از بس که در خلوتم بی معنی بودم او هم الان نیست برا گوش دادن. خدایا زید من کو؟ من چه کنم؛ گناه عالم چیه که باید جور من رو بکشه. بدم میاد از آدم های که ترسو هستند و از حرف زدن با بقیه میترسن و همیشه دیوار دفاعی برای خود چیدن. آه ای کاش میشد این روند مسخره رو برید. انتقام می‌گیرم از دنیا، یکی از رفقای دوست داشتنی امشب از این حرف زد که یک کسی یه راهی رو شروع میکنه نمیدونم مینویسه، شعر میسرایه و ... دلم میخواد روند عادی خودم رو داشته باشم. هوا و هوس مثل یک قطب نما میمونه در دل یخ بندان که دل بستن و بسنده کردن به آن عاقلانه است. همه میدونن طاها کیه، همون که همیشه بی جهت و بی دلیل داره میخنده و خیلی رو مخه. اگه میخونه نرم کجا برم. اما من نمیدونم. چرا باید رفت توی لاک خود، مگه این دنیا جز یک قوطی در حال متلاشی نیست و دیگه خودم و خودت کجاشی. نیست انگارم، بوش همه جا را فرا گرفته، بجای طاووس های رویایی خفاش های کرنایی به دور من می‌گردند. نبود انگار، نیست انگار هرچی که تو بگی؛ همون فکر می‌کرد نیست. نمیدونم چجور گریه رو بنویسم. بابا بخدا من هم میخوام حاضر باشم در تاریخ اما، متاسفانه تا زیر چانه به زیر باتلاق رفته ام. بخدا خواستم این همه ننویسم ولی بدونین که من یک راوانی هستم که اطرافیانم یه لطفی کردن زنگ نزدن به فارابی بیاد بیرتم. هیچی ازتون نمیخوام، خونده باشین کافیه ...

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: مهم آن است که در بودن خود به شدنی فکر کنیم که در دل این بودن، پیش می‌آید آن‌طور که جوانانی مانند شما در کانال «فرصت» https://eitaa.com/forsat_soha مباحثی تحت عنوان «ما و انقلاب اسلامی» را پیش آورده‌اند. خوب است که به آن مباحث رجوع فرمایید. موفق باشید